

# تأثیرپذیری شعر و نثر خاقانی از ادب عربی در دو سطح صورت و معنا

میلاد جعفری‌پور<sup>۱</sup>، حجت‌الله فسقیری<sup>۲</sup>

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، خراسان رضوی، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، خراسان رضوی، ایران

دریافت: ۹۰/۳/۳۰ پذیرش: ۹۰/۷/۱۶

## چکیده

دوره تکوین زبان و ادب فارسی(۴-۶.د.ق)، بی‌گمان نقطه عطفی در پیشینه پیوند شعر فارسی و عربی به‌شمار می‌آید، زیرا از یکسو، با درنظر گرفتن مقتضیات و بستر سیاسی- دینی، زبان عربی در ایران زبانی علمی- ادبی می‌شود و از سوی دیگر وجود شعر مধی و درباری، موجب استحکام این پیوند می‌شود. خاقانی شروانی (۵۹۵م-۵.د.ق)، در این دوره و در تاریخ شعر فارسی یکی از برجسته‌ترین عربی‌گرایان فارسی‌زبان است. زیرا قالب عمده شعر در دیوان وی قصیده است که خود زمینه‌ای برای نمود بیشتر این پیوند است. آشنایی عمیق حسان عجم و عجین شدن زبان او با ادب عربی، سبب ایجاد دوگانگی زبانی، در آثار وی شده است. یکی از جلوه‌های این دوگانگی، تقلید مضمونی خاقانی و ابراز مفاخره نسبت به ادب‌دانان برجسته زبان عربی، در سطح صوری و معنایی زبان است. کثرت نام برخی بلغای ادب عربی از یکسو و تأثیر آوازه و بلاغت شعر آنان در زبان خاقانی از سوی دیگر، سبب شده آینه دیرآشنای آثار خاقانی، نشان‌گر تأثیرپذیری از ادب عربی گردد و ضرورت پژوهش در این زمینه را دوچندان کند. نگارندگان در این پژوهش با هدف نمایاندن گرایش خاقانی به ادب عربی، به بررسی شعر و نثر خاقانی پرداخته‌اند به این صورت که ابتدا انگیزه‌های خاقانی را از این اثرپذیری ذکر کرده‌اند، سپس این اثرپذیری را، در سطح صوری آثار خاقانی با تکیه بیشتر بر گونه منتشر آن،

Email: milad138720@gmail.com

\* نویسنده مسئول مقاله:

آدرس مکاتبه: خراسان رضوی، سبزوار، توحید شهر، دانشگاه حکیم سبزواری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات فارسی، کد پستی: ۹۶۱۷۹۷۶۴۸۷، صندوق پستی: ۳۹۷.

که تا کنون مورد توجه نبوده است، نشان داده‌اند و به دنبال آن در سطح معنایی، چند اثرپذیری مضمونی مهم را که در جریان پژوهشی حاضر اشاره‌ای بدان‌ها نشده است، مورد تأمل قرار داده‌اند تا مجموع این بررسی‌ها پاسخی به این پرسش مقدم باشد که آیا عمق تأثیرپذیری خاقانی از زبان و ادب عربی تنها به فراوانی عناصر واژگانی این زبان محدود گشته است یا این‌که خاقانی در بطن آثار خود از سخنواران ادب عربی در دو سطح صوری و معنایی تأثیر پذیرفته است؟

**واژگان کلیدی:** خاقانی، مفاخره، تأثیر ادب عربی، سطح صوری، سطح معنایی.

## ۱. مقدمه

شعر باید مثل هر جریان فکری مترقبی، با تغییر زمان، تغییر کند و خود را با شرایط جدید و فق دهد، نه این‌که منحصر به‌عصر خاصی باشد. با تحکیم حکومت عرب‌ها در ایران، اوپساع فرهنگی- اجتماعی تغییر کرد و ایرانیان روزبه روز بیش‌تر به‌فارگیری زبان عربی علاقه‌مند شدند. دلیل دیگر رواج عربی در ایران این بود که آن دسته از شاعران ایرانی که در صدد جلب رضایت حکام عرب بودند، به‌نچار مداعی خود را به‌زبان ایشان می‌سرودند. به‌تدریج ایرانیان چنان مهارتی در عربی یافتند که از معلمان‌شان پیشی جستند و اندک‌اندک در زمینه ادبیات، حتی در سرودن شعر، که هنر اصلی اعراب بود، بر آنان غله یافتند؛ نه تنها اسلوب آنان را آموختند، بلکه خود به آن حال و هوایی دیگر دادند و افکار جدیدی در آن وارد کردند که برای شاعران کهن عرب، اصلاً قابل تصویر نبود. شعر جدید فارسی مواد خود را از همین شعر عربی تغییریافتهأخذ کرد و الهام گرفت.

شعر فارسی در زمانی آغاز شد که قصیده‌سرایی رسم معمول شاعران بود. قصيدة عربی در آن زمان از اصل خود دور و به‌مداهنه صرف، در باب بزرگان تبدیل شده بود. شاعران ایرانی نیز که در جست‌وجوی حامیان درباری بودند، طبعاً از این مدیحه‌های عربی تقلید کردند. بدین ترتیب، قصيدة فارسی در همان آغاز، بدون توجه به‌جنبه‌های آزادگی اشعار کهن عرب، جنبه‌هایی و دنیوی یافت. شاعران ایرانی در قصاید خود از شاعران کهن‌تر عربی الگو بر می‌داشتند، اما می‌کوشیدند از آنان درگذرند و بر ایشان برتری یابند. افکار آنان قرضی بود، اما آن‌قدر هوشمند بودند که آن را به‌نحوی تغییر دهند که به‌زحمت قابل ارزیابی باشد و بدین ترتیب شعر، برای ایرانیان تبدیل به‌صنعت و فن شد (دود پوتا،

.(۵۶-۵۵: ۱۳۸۲)

خاقانی شروانی یکی از شاعرانی است که در این جریان، پیش‌رو بوده است و پژوهش حاضر پیرامون روشن کردن این فرضیه و مسئله شکل گرفته است که آیا اثرپذیری خاقانی از ادب عربی مانند بسیاری از شاعران دیگر ادب فارسی تنها محدود به سطح واژگانی شده یا این‌که این اثرپذیری در سطح صوری و معنایی نیز راه یافته است؟ آیا این اثرپذیری دارای بسامد و تنوع قابل توجهی است؟ ضرورت پژوهش حاضر به این دلیل است که نگاه پژوهندگان را نسبت به پیوستگی ادب فارسی و عربی، متوجه یکی از آبخشورهای مهم این حوزه، یعنی شعر و نثر خاقانی می‌کند و تمهدی برای توجّه و واکاوی افزون‌تر از سوی محققان به شمار می‌آید.

### ۱-۱. خاقانی

با آغاز قرن ششم هجری و غلبه ترکمانان بر ایران و وجود سیاست‌های فرمایشی فرهنگی-اجتماعی که از پشتونه و حمایت خلافت بغداد برخوردار بود و تلاش و تشویق خلفاء در ترویج زبان و فرهنگ عربی در سرزمین‌های فتح شده که خود موجب عربی شدن دیوان حکمرانان محلی بود، زمینه برای پرورش و تربیت استعدادهای بکر و آماده ایرانیان فراهم شد. در یکی از سال‌های پانصدم پس از هجرت<sup>۱</sup>، در شروان از پدری درودگر به‌نام علی و مادری ترساکیش، فرزندی به‌نام بدیل<sup>۲</sup> زاده شد که از تربیت عمّ خود، کافی‌الدین عمر بن عثمان که فرزانه‌ای پیشک و دانشور بود، بهره‌مند شد. این پرورش از هجده سالگی خاقانی شروع شد و تا ۲۵ سالگی او به‌طول انجامید. پس از آن مدّتی نیز با وحید الدین، پسر کافی‌الدین، که همانند پدر دانشمند و پیشک بود، به‌سر برد و در طول این سال‌ها در انواع دانش، سرآمد روزگار خود شد.<sup>۳</sup>

خاقانی در طول حیات شعری خود، دو تخلص داشت: در ابتدای کار شاعری، نام هنری اش «حقایقی» بود که این نام تنها دو بار در سروده‌های وی آورده شده است<sup>۴</sup>؛ اماً بر پاره‌ای از نامه‌هایش، «خاقانی» در کنار دو نام دیگر وی دیده می‌شود. در دیباچه تحفة‌العراقین که خاقانی خود، آن را نوشته است نیز این تخلص ذکر شده است<sup>۵</sup> (کزانی، ۶: ۱۳۸۷) اماً خاقانی در بخش اعظمی از اشعار و منشآت خود تخلص «حسان‌العجم» را به‌کار

می‌برد. خاقانی در تحفة‌العراقين خود، وجه تسمیه این تخلص را که عمویش، کافی‌الدین عمر بن عثمان، به‌وی داده، این‌گونه بیان می‌کند:

بر لوح سپید من سیه فام	«ن و القلمـی» نوشـت ایـام
ن و القلمـم چـو بنگریـدـی	یـس خوانـدـی بـرو دمـیـدـی
چـون دـیدـکـه در سـخـنـ تمامـم	حـسـانـ عـجـمـ نـهـادـ نـامـم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۱۳)	(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۱۴)
خـاقـانـی رـا هـمـه شـبـ رـاجـ	در حـضـرـتـ مـصـطـفـیـ اـسـتـ مـعـراجـ
گـرـزـینـ سـخـانـ سـحـرـکـرـدـارـ	حـسـانـ عـرـبـ شـدـیـ خـبـرـرـارـ
بانـگـشـ بـزـدـیـ زـعـالـمـ پـاـکـ	یـاـ حـسـانـ الـعـجمـ فـدـیـاـکـ!
(همان: ۲۱۴)	

## ۱-۲. شعر خاقانی

خاقانی را از مهم‌ترین شاعران سبک ارآنی (آذربایجانی)<sup>۱</sup> به‌شمار آوردند؛ سبکی که به‌گفته سبک‌شناسان «بنیان زبان، همان زبان خراسانی است» (شمیسا، ۱۴۲، ۱۴۳: ۱۳۸۲). اگرچه این سخن خطأ نیست و زبان این دوره به صورت بنیادین و عمیق تحول نیافت، به‌کارگیری قابلیّت‌های ناشناخته زبان و بالفعل کردن آن‌ها، زبان این دوره را از سبک خراسانی تمایز کرده است. در این دوره در سطح واژگان تحول زیادی به وجود نمی‌آید و واژه‌های جدید زبانی ساخته نمی‌شود، ولی شاعران معمولاً برای تزیین شعر یا برطرف کردن نیاز واژگانی خود، از شیوه‌هایی چون به‌کارگیری قابلیت زبان در ساخت ترکیب اضافی و وصفی، روی آوردن زبان به‌سوی کلمات و عبارات عربی و ترکی و استفاده از زبان مجازی سود جسته‌اند.

دوره خاقانی را «عصر حاکمیّت قصیده فتی»<sup>۷</sup> نامیده‌اند (احمدسلطانی، ۱۰: ۱۳۷۰). افزایش شمار شعرا و کسانی بازار شعر، شاعران این عصر را به رقابتی آشکار و نهان فراخواند. قصیده‌سرایان شاید به‌دلیل فقدان اندیشهٔ نو و عدم تحول فکری، اجتماعی و در نتیجه ادبی، بیشترین تمرکز خود را بر فنون و صنایع ادبی گذاشتند. در حقیقت تصنیع و تکلف شعر خاقانی محصول چنین شرایطی است.

شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت گویندهٔ شعر، با شعر خود، عملی در زبان انجام می‌دهد که خوانندهٔ میان شعر او و زبان روزمره و عادی (زبان اتوماتیکی) تمایز احساس می‌کند (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۹: ۳). این حادثه و اتفاق زبانی که شعر نامیده می‌شود، کارکرد هنری زبان است و با زبان معیار مردم عادی تفاوت دارد. این زبان از یک یا همهٔ عناصر موسیقایی، آوای، معنایی و تصویری برخوردار شده است. بی‌تردید بررسی زبان شعر به این علت که مرز آن با عناصر دیگر مداخل است، چندان کار ساده‌ای نیست؛ به‌ویژه دربارهٔ شعر شاعری چون خاقانی که با تعمّد عناصر موسیقایی، خیال و زبان را در هم تنیده است (کرمی، ۱۳۸۹: ۳). درگذشته نیز زبان شعر خاقانی توجه منتقدان سنتی را به‌خود جلب کرده بود. آن‌ها با صفاتی کلی چون «مطنطن و پر طمطران» به‌توصیف آن پرداخته‌اند (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

### ۳-۱. دوگانگی زبانی در شعر خاقانی

کاربرد دو زبان به‌وسیلهٔ یک فرد را دوزبانی<sup>۸</sup> می‌نامیم. دربارهٔ این کاربرد، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. از دیدگاه بلومفیلد<sup>۹</sup> دوزبانه کسی است که بر دو زبان به‌طور کامل و مساوی مسلط باشد یعنی هر دو زبان را بفهمد، به آن‌ها تکلم کند و بتواند به آن دو زبان مطالبی بخواند و بنویسد. دیبولد<sup>۱۰</sup> دوزبانگی را، داشتن حداقل معلومات در دو زبان می‌داند. مهکی<sup>۱۱</sup> بر این باور است که اگر فردی بتواند دو زبان را به‌طور متناوب مورد استفاده قرار دهد، «دو زبانه» نامیده می‌شود. فیشمن<sup>۱۲</sup> داشتن مهارت در ایجاد ارتباط از طریق مهارت‌های چهارگانه گوش دادن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن در دو زبان را شرط دوزبانگی می‌داند و گروهی دیگر نیز به‌عدد دو بسنده نمی‌کنند و دوزبانی را یادگیری زبان‌های غیرمادری می‌دانند (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۲۰۱ و ۲۰۲).

با این تمهد، در مورد خاقانی این نکته را باید به‌یاد داشت که زبان مادری خاقانی با توجه به محیط زندگی و زبان اشعار، آذری و فارسی است (فضیلت، ۱۳۸۸: ۲)، ولی زبان شعر فارسی خاقانی به‌واژگان فارسی-عربی تعامل بیشتری نسبت به‌واژگان زبان مادری و منطقه سکونتش - یعنی ترکستان - دارد (ایران‌منش، ۱۳۸۹: ۱۶). به این نکته نیز باید توجه داشت که در دیوان خاقانی نزدیک به‌پانصد بیت عربی در قالب قطعات و قصاید وجود دارد

که به دلیل استفاده از واژگان سخت و مغلق صرفاً عربی، پیچیده و مبهم هستند (کوهستانیان، ۱۳۹۰: ۶). اما چرا خاقانی چنین خلاق و پویا زبان عربی را، آن هم به شکلی غریب و دیرآشنا در شبکهٔ پیچیده کلام هنری خود به کار گرفته است؟ جوابی که تا کنون محققان بدان پاسخ گفته‌اند از رهگذر دو عامل بوده است:

### ۱-۳-۱. دانش گسترده زبانی و ادبی خاقانی در عربی

خاقانی چنان‌که از دیوان اشعارش پیداست، تعمق و تبحر شگفتی در اشعار عربی داشته و از به‌کارگیری عبارات، کلمات، کنایات، مثل‌ها و ایيات مشهور عربی در کلامش هیچ ابایی نداشته است. کمتر شاعر صاحب‌نام ادب عربی را می‌بینیم که تا زمان خاقانی حاضر بوده و نامش در نظم و نثر خاقانی نیامده باشد. در حقیقت یکی از راههای کشف معانی و گشایش پیچیدگی‌های کلامی خاقانی در اشعارش، تسلط بر زبان و ادب عربی است (علیزاده، ۱۳۸۲: ۵۷۱؛ دشتی، ۱۳۸۱: ۱۵ و ۲۴؛ سجادی، ۱۳۷۵: مقدمه دیوان ۵۶).

### ۱-۳-۲. مفاحر

خودستایی در بیان همهٔ شاعران هست؛ حتی در بیان گویندگان بزرگی که به‌خودستایی نیازی ندارند. این امر شاید ناشی از این باشد که هنرمندان باید به‌نبوغ و اقتدار خود واقف باشند، زیرا بدون اعتماد به‌قریحه و موهبت خویش بارور نمی‌شوند (دشتی، ۱۳۸۱: ۱۹۳). خاقانی شروعی نیز در رستهٔ همین شاعران است. اما چرا مفاحره سبب استفاده پیچیده و کاربرد دور و غربت استعمال واژگان و زبان تازی در کلام وی می‌شود؟ با کاوشی که نگارندگان در شعر خاقانی به‌انجام رساندند، به این دو دلیل رسیدند:

۱-۳-۲-۱. شاید یک دلیل آن، وجود معارضان و رقیبانی بوده است که می‌خواسته‌اند از شأن شعر خاقانی بکاهند، پس خاقانی ناچار به استفاده کردن از زبان تازی به صورت علمی و دور از باور رقیبان بوده است (همان: ۱۹۳). نزدیکی به خلافت بغداد و زبان علم بودن زبان عربی، بر این رقابت می‌افزوده است، البته به این موضوع نیز می‌باید توجه داشت که، زبان عربی زبان دین نیز بوده است که خود دلیل مهمی برای کثرت استعمال نویسنده‌گان و شعرای

فارسی از زبان عربی است. در جریان خودستایی و بهکارگیری زبان عربی، خاقانی آینه داشت عربی و آشنایی خود را با شاعران تازی بیش از پیش می‌نمایاند و بارها خود و شخصیت‌های محیط پیرامون خود را بهنمادگونه‌های ادب عربی تشییه می‌کند تا هرچه بیشتر بر مقام خود بیافزاید.

۲-۲-۳. حس تفاخر و خود را بزرگتر از مددوحان، معاصران و مخاطبان تلقی کردن، سبب شده لحن اشعار خاقانی پرطمطران و حماسی شود. خاقانی که بارها خود را «حسان‌العجم» نامیده و نزد دیگران نیز به این لقب نامبردار شده است، توجه ویژه‌ای به وقایع صدر اسلام، بهویژه زندگی حضرت رسول (ص) و بیان اصطلاحات، منازل و مناسک حج، آیات و احادیث و وقایع مربوط به کعبه دارد و از این طریق ضمن تلاش برای رقابت با شاعران بزرگ عرب، قصد دارد به‌شعر خود جلوه و رنگی از تقدس ببخشد (ایران‌منش، ۱۳۸۹: ۱۶).

#### ۱-۴. سطح صوری و معنایی

##### ۱-۴-۱. سطح صوری

از آنجا که هدف پژوهش حاضر نمایاندن گرایش خاقانی به ادب عربی و تأثیرپذیری وی از شاعران این زبان است، دیگر نباید در سطح صوری تنها به وفور و ریخت واژگان عربی توجه داشت، زیرا در آثار منتشر و منظوم خاقانی گاه در عمق صوری و آشکار بیان او، توجهی خاص به ادب عربی وجود دارد و این نگاه خاص تنها از طریق ذکر نام سخنواران ادب عربی، آن‌هم بهکرّات خود را آشکار ساخته است؛ در حقیقت مهم‌ترین وجه گرایش خاقانی در سطح صوری توجه به این نکته است که در ادامه به تفصیل از آن سخن خواهد رفت.

##### ۱-۴-۲. سطح معنایی

خاقانی در سروden بسیاری از اشعار خود به‌قصاید سخنواران ادب عربی توجه داشته است که در این مقاله به‌سه مورد از این گونه اشاره می‌شود که در پژوهش‌های پیشین بدان اشاره‌ای نشده است؛ حال آنکه نمونه‌های مورد بحث، از مهم‌ترین سرودهای خاقانی

(بندچامه ترساییه، ایوان مداین و قصيدة منطق الطیر) هستند و خاقانی مبنای سروdon آنها را بر مفاخره، مقابله و جوابگویی شاعرانی از ادب عربی بنا نهاده است که در ادامه مورد بررسی قرار گرفته است.

### ۵-۱. پیشینه و روش تحقیق

تا کنون پژوهش‌های بسیاری پیرامون آثار خاقانی، مبهمات، تصحیفات و نشانه‌شناسی شعر وی صورت گرفته و شمار کمی نیز در مورد پیوند او با ادب عربی انجام شده است که از این شمار اندک می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد: در جدیدترین پژوهش، ناصر محسنی‌نیا در مقاله‌ای مدایح بنوی کعب بن زهیر و خاقانی را مورد بررسی قرار داده است. محمدمرضی مصطفوی‌نیا در پژوهشی با تکیه بر استعاره، عناصر بلاغی موجود در حبسیات خاقانی و ابوفراس را نشان داده است. محمدحسین کرمی در تحقیقی که در مورد شعر خاقانی و متبنی انجام داده، وجود اشتراک و تفاوت فخر به فضایل دو شاعر را بررسی کرده است. همان‌طور که دانستیم، تحقیق پیرامون پیوند خاقانی و ادب عربی اغلب به صورت موردى و محدود انجام شده است و بستر همه پژوهش‌ها شعر خاقانی بوده است. با در نظر داشتن چنین تحقیقاتی، در این پژوهش بر آنیم تأثیرپذیری شعر و نثر خاقانی از ادب عربی را در دو سطح صورت و معنا نشان دهیم تا ضرورت توجه به صبغه دوگانگی زبان خاقانی را نشان دهیم، نقش زبان عربی و تأثیری را که خاقانی از این زبان در تحول شعر خود، پذیرفته است بیان کنیم، سپس جدای از تحقیقات پیشین، نمونه‌هایی از پیوند مضمونی آثار خاقانی و شعرای ادب عربی را که تا کنون محل تأمل نبوده است، به صورت توصیفی ارائه دهیم و در پایان، بر اهمیت آبشخور دیگر (اثر منثور خاقانی) که در تحقیقات تطبیقی راهگشای بسیاری از ابهامات است، تأکید کنیم. این مقاله با رویکردی تطبیقی نوشته شده و نتایج تحقیق به شکل توصیفی- تحلیلی ارائه شده است.

### ۲. بازتاب ادب عربی در شعر و نثر خاقانی

#### ۲-۱. بازتاب در سطح صوری

دانش ژرف زبانی و ادبی خاقانی در لغت عربی و انگیزه مفاخره در اشعار، موجب شکل‌گیری

شبکه درهم تنیده‌ای از نمادگونه‌ها در شعر و نثر وی شده است. در همه این نمونه‌ها خاقانی شروانی خود و محیط درباری خویش را به‌شعر و بلغای نامدار ادب عربی تشییه کرده است. در ادامه به‌تندی چند از اینان که از بسامد بیشتری نیز برخوردارند، اشاره می‌کنیم.

#### ۱-۲. حسّان بن ثابت انصاری

حسّان بن ثابت انصاری (فوت حدود ۴۰۰ و به قولی ۵۰۰ یا ۵۴۵ ق.ق)، شاعر بزرگ مخضرم عرب، در مدینه متولد شد. پدر و مادرش از قبیلهٔ خزرج بودند. در دورهٔ جاهلیت غسانی‌های شام و مناذری حیره را مدح گفت و در دفاع از پیامبر (ص) و هجو مشرکین و دشمنان ایشان شعر گفت. گویند ۱۲۰ سال عمر کرد. دیوان حسّان مشتمل بر اشعار هجو و فخر و مدح و غزل است. مدایحی که برای کسب مال سروده است، اشعاری دینی- سیاسی هستند. حسّان مؤسس شعر دینی در اسلام به‌شمار می‌رود (دانیه‌المعارف فارسی، ۱/ذیل حسّان؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۶/ذیل حسّان؛ الزركلی، ۲۰۰۷؛ ۱۷۵/۲؛ مدرّسی، ۱۳۶۴: ۳۲۶/۱؛ محمدی، ۱۳۳۵: ۴۹/۱).

قامت همت بس نازیده، اما به شاخ تمّنی نمی‌رسد و دلّل بس تازنده است اما به‌گرد آزو نمی‌رسد... و اگر دیباي عنبر اختران و سقلاطون اخضر آسمان و اطلس اصغر آفتاب و اكسون اسود سحاب و استبرق جنان و عبقري حسّان... کسوت خاصّ مجلس ساختمی، هم خجل‌ساز بودمی و سر برینفراختمی (خاقانی، ۱۳۶۲: ۴۸-۴۷).

و هر وقت که اندیشه حزم و عزم درست گردانیده است که به خدمت درگاه معلّی رفع الله شاءنه پیوندد، و از الطاف سجیّت و اصناف اریحیّت حضرت علیا اعلاها الله تعالیٰ برگ و نوای زندگی ذخیره سازد، توفیق این به‌روزی روزی نیامده است... حضرت اعلیٰ مصطفوی اخلاق را حفّها الله تعالیٰ بالمعالی در حضور انس خدمت و حسّان مدحت شدی... لاجرم باو قرب مسافت بی‌مسّ آفت در حوالی کعبه سعادت در بطحاء ناکامی ارادت محروم می‌بديد داشت (همان: ۱۵۳ و ۱۵۴).

اکتساب کمالی را که خدمت بارگاه معلّی را نصرها الله احزاب دولته بشاید. چه در آن حضرت مصطفوی سیادات احضرها الله السعادت بفضیلت انسانی منزلت حسّانی تتوان یافت و از پیرایه هنر بی‌بهره نشاید ماند... هر صاحب بضاعت مزجات در آن عزّت‌خانه مصر اوّف لنا الکیل نتواند گفت (همان: ۱۵۶ و ۱۵۷).

چنان‌که در صدق خدمت‌گاری و خلوص دولتخواهی انگشت‌نمای بود، نه انگشت‌کش. اگر در

حضور، سلمان محبت و حسان مدحت بود... هرگز زحمت حضور به حضرت مصطفوی علیه الصلوٰة والسلام نیاورد (همان: ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۹۸ و ۳۰۴).

حسان‌الله تعالیٰ	عَلَّتِي فَخَلَ الْأَنْهَى
(خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۹۷)	(خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۹۷)
دست نشر من زند سحبان وائل را قفا	رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۷)	
زهی یتیمه سحبان وائل و عتاب	زهی تمیم حسان ثابت و اعشا
(همان: ۵۶)	
ملح بارگاه توحید را نکوتراست	خلقانی ای که نایب حسان ثابت مصطفاست
(همان: ۷۶)	
پیش سیمرغ غمش طوطی گویا بیند	مصطفی حاضر و حسان عجم مدرسی
(همان: ۹۹)	

۲-۱. سحبان بن زفر بن ایاس بن عبدشمس بن وائل (م. ۵۴ ق.ق.)  
 از فصیحان عرب است و در سخن‌گویی و بلاغت بدو مثال زنند، «افصح من سحبان» در جاهلیّت شهرت یافت. او در زمان پیغمبر (ص) اسلام آورد، ولی حضرتش را درک نکرد. در زمان معاویه در دمشق می‌زیست. می‌گویند چون معاویه روزی او را افصح عرب خواند، برنتافت و افزود: «و عجم و انس و جن» (الزركلی، ۲۰۰۷: ۷۹/۳؛ مدرّسی، ۱۳۶۴: ۱۷۱/۲).  
 کهتر ندانست که آن تشریف را تعویذ محمدی شمارد یا بر ملک دست راست سپارد، یا خاتم سلیمان پندارد، یا ملک دست چپ گمارد؟ چون بر آن فصوص و نصوص و اصول و غرایب سحبانی و رغایب سحبانی وقوف یافت... (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۶ و ۱۶۷).  
 چون بر مشروح سطر وقوف یافت، در هر سطري و سطري صدهزار کرم سحبانی و کلم سحبانی تضمین یافت (همان: ۲۳۵).

نَهْسَحَبَانَ بِهِ عَرَفَ زَبَانَ عَنْصَرِي	أَدِيبُ وَدِيبَرُ وَمَفَسَّرُ نَبِيَّرُ
(خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۲۷)	
فقس لها ظفر و سحبان اصبع	لَه يَد فَضْل زَنْدَهَا الْعِلْمُ وَالْحِجْيَ
(همان: ۹۵۸)	

من که خاقانیم از آب نشابور بچشم  
بگرم صورت سخیان به خراسان یام  
<sup>۱۳</sup>(همان: ۲۹۸)

### ۳-۱-۲. ابوالفرج عبدالواحد بن نصر بن محمد حنطیبی مخزومی ببغاء

از شاعران بزرگی است که مدتی در خدمت سیف الدّوله بن حمدان، که از ۲۲۳ تا ۳۶۵ در حلب فرمانروایی کرد، بوده است. وی به سال ۵۳۹ هـ ق. درگذشت. در لقب ببغاء گروهی گفته‌اند که از حسن فصاحت وی بوده است و پاره‌ای لکنت زبان وی را سبب آن دانسته‌اند (الزرکی، ۴۲/۲: ۲۰۰۷؛ مدرّسی، ۱۳۶۴/۱: ۱۶۲؛ ابن خلکان، بی‌تا: ۳۷۱/۲).

هر عالم مصنّف مدتفه که عدّت اختراع بیانی فکر و قوّت اقتراح معانی بکر دارد، چون تأمّل شافی و نظر محقق درین ترتیب‌های معجزه‌ماج و أُغلوطهاء سحرآمیز کند، داند که این غایت ابداع است در صورت عبارت نگاشتن و ارواح معنی زنده داشتن... و از بلغا، ابوالفرج ببغاء؛ و از خطبا، ابن طباطبائی... در مزایای جاه او هیچ خلل راه نیابد (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۷۷).

من کهتر را بدان ماند که حستان ثابت مؤید روح القدس بر عتبة جلال مصطفوی علیه الصلوات الرّحمن و یا سید بلغا بلفرج ببغاء در جاه سیف الدّوله پادشاه شام (همان: ۲۹۸).<sup>۱۴</sup>

### ۴-۱-۲. ابو عقیل لبید بن ربیعه العامری المضري

از اشراف و شجاعان قوم خود بود. شاعر مخصوصی است که دو دوره جاهلی و اسلامی را درک کرده است. وی یکی از اصحاب معلقات سبعه است (الزرکی، ۲۰۰۷/۵: مدرّسی، ۲۹/۳: ۱۳۶۴).

خاقانی سه بار در دیوان (خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۵۰، ۴۲۵، ۲۸۸) و دو بار در منشآت خود نام لبید را آورده است، اماً نمونه‌ای جالب توجه از این یادکردها را در منشآت می‌بینیم که در آن خاقانی خود و دربار شاه شروان را ۱۵ بار به نمادگونه‌های برجسته نظم و نثر عربی و درباری که آن‌ها در آن‌جا خدمت می‌کردند، تشییه می‌کند. این نمونه از کاربرد نام و تشییه‌های شاعر در آن خود را از نظر مقام و منزلت ادبی به جایگاه ۱۵ ادیب عربی‌زبان می‌رساند، در گستره زبان و ادب فارسی، بی‌سابقه است؛ این کاربرد تنها در منشآت خاقانی موجود است که بسامد بالایی نیز دارد. نکته جالب توجه این است که نظیر همین تشییه را در ادامه برای شعراء و نویسنده‌گان فارسی به کار می‌برد اماً، پس از بلغای ادب عربی؛ مانند:

در ضلال انعام چنین صدری که صدور عالم، استكمال مکارم از ذات مکرمش کنند، من کهتر را بدان ماند که حستان ثابت مؤید روح القدس بر عتبه جلال مصطفوی علیه صلوات الرَّحْمَن، یا کعب مدحتخوان با تشریف برد یمن، هم در آن حضرت سیادت؛ یا ابوليلی جعدی با تجلیل دعا لافض اللَّهُ فاك، هم در آن معرس سعادت؛ و لبید عامری در کهف کرامت و امامت عمری؛ طرفه بن العبد در ایوان مندمت ملک عمروبن هند؛ و نابغه ذبیانی در دار نعیم پیشگاه بوقابوس بن نعمان منذر؛ و زهیر بن ابی سلمی در کهف همت هرمذبن سنان؛ و ابوداود حاذق حذاقی در حسن جوار کعب عامه الایادی که باسر ایادی بود و مجلی سخنان اوایل؛ سحبان وایل در ظل و طل سحاب وابل، طلاحة طلحات الخزاعی. که راکعی راعی و مراعی سادات بود و فرزدق تحت شعاع فر و احتشام هشام؛ و سید بلغا بلفرج ببغاء در جناح جاه سيف الدُّولَه پادشاه شام؛ و حسن بن هانی در مجلس انس امین ابن الرشید و بختی در جانب مكرمت فتح بن خاقان و ابوتمام ذروة فضل ملک طوق... (خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۹۸).

## ۲-۲. بازتاب در سطح معنا

در سطح معنایی، شعر خاقانی تأثیری فراوان از ادبی عرب گرفته است؛ البته این نکته را باید به یاد داشت که این بهره‌گیری به گونه‌ای مستقیم نبوده، بلکه با خوانش شعر و برقراری ارتباط سبکی- معنایی متوجه اثرپذیری شعر خاقانی از نمادگونه‌های ادب عربی در سطح معنایی خواهیم شد. در پی بهذکر چند نمونه که تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته است، می‌پردازیم.

### ۱-۲-۲. اثرپذیری خاقانی از مدرك بن علی بن محمد شبیانی

خاقانی علاوه بر دانش‌های معمول زمان خویش، به اصطلاحات دین مسیح نیز آگاه بوده است و گفته‌اند این‌گونه اطلاعات او، به این دلیل است که مادرش در آغاز بر دین نصاری بوده است؛ لیکن بدون شک، قرب مسافت شهر شروان (زادگاه خاقانی) به سرزمین مسیحیان و وسعت دایرۀ مطالعات او در این باب مؤثر بوده است. این توجه خاقانی به مصطلحات ترسایی این باور را در محققین به وجود آورده که خاقانی شعر شیخ مدرك بن علی بن محمد شبیانی را که در حق معشوق ترسای خود سروده است و در کتب عربی انتشار یافته و خیلی قبل از عصر خاقانی بوده است، دیده (علیزاده، ۱۳۷۸: ۷۱) و به‌وضوح اصطلاحات ترسایی را در قصيدة مشهورش «بندچامۀ ترساییه» که در مدح آندرونیکوس گمنتوس سروده، به کار گرفته است (کرازی، ۱۳۸۷: ۷۹).

يَا عَمْرُو بِالْحَقِّ مَعَ الْلَّاهِوْت  
 زَاكَ الْأَنْذِي فِي مَهْدِهِ الْمَنْعُوت  
 بِحَقِّ نَاسَوْتِ بِبَطْنِ مَرِيمَ  
 بِحَقِّ مَنْ فِي شَامِخِ الصَّوَامِعِ  
 يَبْكِي إِذَا مَا نَامَ كَلَّ هَاجِعَ  
 بِحَقِّ مَا يَؤْثِرُ عَنْ شَمْعَوْنَ  
 بِحَقِّ أَعْيَادِ الصَّلَيبِ الْزَّهَرِ  
 وَعِيدِ شَعْيَاءِ وَبِالْهَيَّاَكَلِ  
 بِكَلِّ قَدَاسِ عَلَى قَدَاسِ  
 وَقَدَمُوا الْكَأْسَ لِكَلِّ حَاسَ

(نقل از کتاب ثمرات الاوراق الموشی بهامش کتاب المستطرف، جزء الثانی: ۲۲ و ۳۵)

مقایسه این نمونه از پیشینه شعر ترسایی در ادب تازی با قصيدة ترسایی خاقانی در ادب فارسی، نشان‌دهنده الگوهای مشترک بسیاری در بهکارگیری مصطلحات و آداب و رسوم مسیحیان است. در این مقایسه باید توجه داشت که نگارندگان تا جایی که به کاوش پرداخته‌اند، در زبان عربی شاعری را نیافتدند که مانند شیخ مدرک بن محمد شیباني تا این اندازه و با این بسامد، در بهکارگیری اسامی و اصطلاحات آیین مسیحیت در شعرش، فعال باشد. اصطلاحاتی که در هر دو نمونه مشخص شده‌اند، تنها اندک نمونه‌هایی هستند که شاعر اصطلاحات آیین ترسایی را با این بسامد به وام گرفته است:

گَشَائِيمَ رَازِ لَاهِوْتِ ازْ تَفَرَّرِ  
 نَمَائِيمَ سَازِ نَاسَوْتِ ازْ هَيَّوْلا  
 چَهْ بُودَ آنِ نَطْقِ عَيْسَى وقتِ مِيلَادِ  
 چَهْ بُودَ آنِ صَوْمِ مَرِيمَ گَاهِ اصْغَارِ  
 بِهِ دَسْتِ وَآسْتِينِ بَادِ مجَارِ  
 بِهِ بَنْدِ آهَنِ اسْقَفِ برَاعَضَا  
 بِهِ بَنْدِ آهَنِ اسْقَفِ برَاعَضَا  
 كَهْ آمدَ مَيْوَاهَشَ ازْ رَوْحِ مَعَالَةِ  
 بِهِ عِيدِ هَيَّكَلِ وَصَوْمِ العَذَارَا

پ

بـهـنـاقـوـسـ وـبـهـزـئـارـ وـبـهـقـدـیـلـ  
بـهـنـجـیـلـ وـحـوارـیـ وـمـسـیـحـاـ  
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۵، ۲۶، ۲۷)

با نگاهی گذرا متوجه شbahات‌های این دو قصیده می‌شویم. به احتمال زیاد، خاقانی قصیده شبیانی را مورد مطالعه قرار داده است، زیرا بنا به نقل کتاب ثمرات الاوراق که در هامش کتاب المستظرف در مصر به چاپ رسیده، از کتاب مصارع العشاق تألیف اثیر الدین ابوحیان، این قصیده و سرگذشت آن مدت‌ها قبل از سال ۴۳۲ ه.ق. شهرت یافته است؛ یعنی ۱۵۰ سال پیش از مرگ خاقانی (علیزاده، ۱۳۸۲: ۷۰).

## ۲-۲. تأثیرپذیری خاقانی از بختی

مورد دیگر تأثیرپذیری خاقانی، از بختی (۲۰۶-۲۸۴ ه.ق.) در ایوان مدائین است. چون بختی از مشاهیر شعرای عرب بوده، به‌طور قطع، دیوان شعر او از نظر خاقانی گذشته است<sup>۱۰</sup>، زیرا با آن همه تبحّر و اطّلاع که شاعر شروان در ادبیات عرب داشته، بعيد به‌نظر می‌آید که دیوان بختی را ندیده باشد. هرچند در وزن و قافیه این دو قصیده وجه شباهتی در میان نیست و در مضامین ابیات هم موارد تشابه بسیار اندک است، اما در باعث و محرك و هدف و غایت که عبارت از بیان احساسات شاعرانه در مشاهده طاق کسری و تنبیه و اعتبار از انقلاب روزگار و وصف ایوان مدائین و شوکت و شکوه پادشاهان باستانی ایران است، هر دو قصیده اتحاد تمام دارند. درجه احساس بختی در این قصیده بسیار آشکار است، زیرا او ایرانی نبوده و ایوان مدائین که برهان جلال و عظمت باستانی ایران است، از مفاخر اجداد و نیاکان قوم او نبوده است و تنها به‌شکرانه ملت و نعمتی که پادشاهان ایران بر سیف نزیین، پادشاه یمن در جنگ با جشنه روا داشته‌اند، این قصیده را سروده است؛ چنان‌که خود او نیز در آخر قصیده این نکات را بیان می‌کند:

بـاـقـتـرـابـ مـنـیـ وـ لـاـلـجـنـسـ جـنـسـیـ	زـاـکـ عـنـدـیـ وـ لـیـسـتـ الـلـاـمـ دـارـیـ
غـرـسـوـاـ مـنـ زـکـائـهـاـ عـنـدـ اـهـلـیـ	غـيـرـ نـعـمـىـ لـاهـلـهـاـ عـنـدـ اـهـلـیـ
(بختی، ۱۹۸۵: ۵۲ و ۵۳)	

در قصیده خاقانی تنبیه و اعتبار غلبه دارد و بیشتر ابیات قصیده بختی را وصف ایوان

کسری و تصویر عظمت و قدرت انوشیروان و پادشاهان ایران فراگرفته است. دو نکته مهم در اوایل قصیده بحتری بهنظر می‌رسد، یکی این‌که شاعر در زمانی‌که از هر طرف غم و اندوه بر روح او چیره شده و جفای اهل روزگار او را خسته و دل‌شکسته کرده است، رخت سفر می‌بندد و عزم دیدار ایوان مدائن می‌کند تا بدین وسیله دل اندوهگین و قلب مجروح و حزین خود را تسلی بخشد و با چشم خود بی‌وفایی روزگار را در این آینه عترت ببیند. دوم آن‌که بحتری با آن‌که خود عرب است و رسم شاعران عرب ندبه و گریه بر اطلاق و دمن معشوقه‌های خود بوده، در این قصیده می‌گوید، شاعر باید بر چنین آثار و اطلالی که مظهر بزرگی و عظمت و نمایان‌گر تحول است گریه و ندبه کند، نه بر خرابه‌های خرد و محقری که در وسط بیابان و حشتزایی افتاده است. بحتری در این چکامه که شمار ابیات آن ۵۶ بیت است، ۴ بیت را تماماً بهوصف ایوان کسری و عظمت شاهان ایران اختصاص داده است. این نقد و تحلیل بهیچ روی از قدر و منزلت خاقانی نمی‌کاهد، زیرا اگر خاقانی در برابر بحتری چنین کاری را پدید نمی‌آورد به ادبیات فارسی لطمه و خللی وارد می‌گشت؛ بهمین دلیل قصیده ایوان مدائن خاقانی در اوایل دوره تجدّد و نهضت علمی و ادبی ایران اهمیت بسزایی یافت. گذشته از این‌ها، قصیده خاقانی از لحاظ ادبی همان‌طور که در بالا اشاره شد، یکی از شاهکارهای شاعرانه بهشمار می‌آید و مشتمل بر بداعی تشییهات و استعارات و تلمیحات بسیار است. خاقانی در ابداع معانی بهیچ‌وجه مزاحم بحتری نشده و به‌کلی تغییر مسیر داده و راهی دیگر در پیش گرفته است و این مطلب خود دلیل عظمت مقام و بلندی پایه اواست (علیزاده، ۱۳۸۱: ۷۲). آنچه در ابیات ذیل آورده می‌شود، خود گویای آرای بالا است:

لُوْلَعِيَّى مِنْ الْكَآبَةِ إِنْ يَبِ	يَتْ خَنَّى مِنْ الْكَآبَةِ إِنْ يَبِ
عَزْ، أَوْ مُرْهَقًا بِتَطْلِيقِ عِرْسٍ	مَزْعِجًا بِالْفَرَاقِ عَنْ أَنْسٍ إِلَفِ
مُشْتَرِى فِيهِ، وَ هَوَ كَوْكَبُ نَحْسٍ	عَكْسَتْ حَظَّةُ الْلَّاِلِّي، وَ بَاتِ الْ
كَلَّكَلُّ مِنْ كَلَّاكَلِ الْمَدِّهِرِ مُرْسِى	فَهَوَ يُبَيْدِى تَجَلَّدَا وَ عَلَيْهِ
بَاجِ وَ اسْتَلَّ مِنْ سُتُّورِ الدَّمَقْسِ	لَمْ يَعِبَهُ أَنْ بُزَّمِنْ بُسْطِ الْدَّيِّ
رُفَعَتْ فِى رُؤُوسِ رَضْوَى وَ قُدْسِ	مُشْمَخِرٌ تَعْلُوَأَهُ شَرْفَاتُ
سَكَنَوْهُ أَمْ صَنْعُ جِنَّ لِإِنْسِ	لِيسَ يُدَرَى أَصْنَعُ إِنْسِ لِجِنَّ
يَكُ بَانِيَهُ فِى الْمُلْوَكِ بِنِكِسِ	غَيْرَ أَنَّى أَرَاهُ يَشْهُدُ أَنْ لَمْ

( بحتری، ۱۹۸۵: ۳۶-۴۴ )

ایوان مدائنه را آینه عترت دان  
پند سر دناده بشنو ز بن دنادن  
حکم فلکِ گردان یا حکم فلک گردان  
خاک بر او بسوی دیوار نگارستان  
دیلم ملک بابل، هندو شاه ترکستان  
بر شیر فلک حمله شیر تن شاپروان  
( خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۵۸ و ۳۵۹ )

هان ای دل عبرت بین از بیده عبر کن هان  
لنادن هر قصری پندی لهت نونو  
گوبی که نگون کریست ایوان فلکوش را  
این است همان ایوان کز نقش رخ مریم  
این است همان درگه کورا ز شهان بسوی  
این است همان صفه کز هیبت او بردی

### ۲-۲-۳. اثرپذیری خاقانی از صنوبری

احمد بن محمد بن حسن بن مرار جزری رقی خبی حلبی، مکتبی به ابویکر یا ابوالقاسم، شاعر قرن چهارم هجری است. در انطاکیه متولد شد. پاره‌ای از اشعار او در مدح خاندان رسول (ص) است. وی به دربار سیف الدّوله حمدانی منسوب بوده است. درگذشت وی را به سال ۳۳۴ ق. نوشتۀ اند (الزرکلی، ۲۰۰۷: ۲۱۰/۳؛ ۱۳۶۴: ۴۹۵/۲؛ دهخدا ۱۰/۱؛ ذیل صنوبری؛ حنا الفاخوری، ۱۳۸۶: ۵۲۲).

در کتاب خانه سیف الدّوله به کار پرداخت. او دوستدار سیر و سیاحت بود، به طبیعت و زیبایی‌های آن عشق می‌ورزید و از آن برای سروden اشعار خود الهام می‌گرفت. صنوبری چنان در وصف طبیعت نام‌آور شد که برخی ناقدان عرب او را نخستین شاعر طبیعت دانسته‌اند ( حنا الفاخوری، ۱۳۸۶: ۵۲۲ ). در این باب اشعار زیادی از او بر جای مانده است که «روضیات» نام دارد. صنوبری طبیعت را با همه فعالیت و حرکت و پویایی آن تصویر کرده و در آن زندگی دمیده است ( همان: ۵۲۲ ).

او در بسیاری از قصاید و قطعات خود، متناظرۀ میان گل‌ها از جمله گل نرگس، بابونه، سوسن، شقایق، بنفش، گل سرخ و ... را به تصویر کشیده است ( البستانی، ۱۹۹۸: ۲۱۷-۲۲۹ ). واضح است که خاقانی با آن همه آگاهی و احاطه‌ای که بر ادبیات عرب داشته، روضیات صنوبری را از نظر گذرانیده و در قصیده مشهور خود با این مطلع: «زد نفس سر به مهر صبح ملجم تقابل / خیمه روحانیان کرد معنبر طناب» ( خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۲ )، نظری به اشعار وی داشته

است، زیرا هم اسمی گل‌ها در هر دو قصیده مشترک‌اند و هم قالب هر دو شعر مناظره بر سر کیفیت و رجحان گل‌های است (علیزاده، ۱۳۸۱: ۷۳).

سوسن سوزن‌نمای دوخته خیرالثیاب	شاخ جواهرنشان ساخته خیرالثیاب
سازد از آن برق تلخ مایه شیرین لعاب	فاخته گفت از نخست مدح شکوفه که: «نخل
شاخ جنبیت‌کش است؛ گل شه والا جناب	بلبل گفتا که: «گل به ز شکوفه است؛ از آنک
کاندک باری کند گند گل را خراب	قمری گفتا: «ز گل مملکت سرو به
لاله از او به که کرد دشت به دشت انقلاب	ساری گفتا که: «هست سرو زمن پای انگ
سوسن یک‌رنگ به، چون خطّ اهل الشواب	صلصل گفتا: «باصل، لاله دورنگ است؛ از او
فاتحه صُحف باع اوست، گه فتح باب	تیهو گفتا: «به است سبزه ز سوسن؛ از آنک
بوی ز عنبر گرفت؛ رنگ ز کافور ناب	طوطی گفتا: «سمن به بود از سبز؛ کو
کرسی جم ملک او؛ و افسر افرا‌سیاپ	هدهد گفت: «از سمن، نرگس بهتر، که هست

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۴-۶۵)

این قصیده که عنوان «منطق الطَّيْر» را به‌خود گرفته است، داستان مناظره مرغان بر سر عناصر طبیعت و جانبداری هر یک، از یکی از عناصر طبیعت است. چنان‌که در ابیات بالا نشان داده شده، هر مرغ به‌ترتیب شروع به‌مدح و ستایش یک گل یا درخت می‌کند و سرانجام هُدُد که در نمادشناسی عرفانی، راهبر و مرشد سالکان و نمونه انسان کامل است، نرگس را برتر از همه گیاهان می‌شمارد؛ اما پرندگان برای داوری به‌نزد عنقا یا همان سیمرغ می‌روند. خاقانی در این بیت گوش و کنایه‌ای به توصیفات و وصف‌های صنوبری از نرگس دارد، زیرا در اشعار پراکنده‌ای که از این شاعر شامی در منتخبات و تذکره‌ها به‌جا مانده<sup>۱۱</sup>، در کنار وصف بسیاری از گل‌ها و گیاهان، نرگس را بیشتر وصف و تعریف می‌کند و حتی اشعاری جداگانه در وصف نرگس دارد. در اینجاست که خاقانی در ادامه قصیده، خود را به‌جای عنقا می‌گذارد و این‌گونه جواب هُدُد (صنوبری) را می‌دهد:

این همه نورستگان بچه حورند، پاک	خورده گه از جوی شیر؛ گاه ز جوی شراب
گرچه همه دلکشند، از همه گل نغزتر	کو عرق مصطفاست؛ وین لگران خاک و آب
هادی مهدی غلام؛ امی صارق کلام	خسرو هشتم بهشت، شحنۀ چارم کتاب

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۶)

نگارندگان بر این باورند که خاقانی در این قصیده تلویحاً به صنوبری این نکته را گوش زد می‌کند که گل‌ها و گیاهان هیچ برتری خاصی نسبت به یکدیگر ندارند، بلکه اگر هم، رجحانی وجود دارد، خاص گل سرخ است؛ به دلیل جایگاه ویژه این گل در معتقدات اسلامی؛ زیرا در فرهنگ ایرانیان پس از اسلام، گل سرخ را بررسته از چکیدن عرق پیامبر اسلام (ص) تلقی می‌کنند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱/ ذیل گل). اما برداشت صنوبری از رجحان نرگس بر دیگر گل‌ها، برآیندی ادبی است، زیرا شاعران در زبان ادبی چشمان معشوق را به نرگس تشبيه می‌کنند و به همین دلیل نرگس در نگاه شاعران جایگاهی فراتر از دیگر گل‌ها دارد. به هر روی، از مقایسه این دو نمونه از شعر خاقانی و صنوبری دو نتیجه به دست می‌آید؛ نخست بهره‌گیری و توجه گسترده خاقانی به اشعار عربی متقدمان و دیگری برداشت دینی خاقانی از مناظره مرغان در مورد برتری گل‌ها و جواب گفتن او به صنوبری است.

اینک به نمونه‌ای از اشعار صنوبری در وصف و ویژه‌داشت گل نرگس است اشاره

می‌کنیم:

شعر «معركة بین الازهار» صنوبری:

من حَسْنِي، وَغَارَ الْبَهَارُ  
صُفْرَة، وَاعْتَرَى الْبَهَارَ اصْفَرَارُ  
عَنْ ثَنَيَا إِثْمَهْنَ تُخَارُ  
لَمَّا أَزْيَعَتِ الْأَسْرَارُ  
صَارَ فِيهَا، مِنْ لَطْمَهِ، آثَارُ  
كَمَا تُسْكِنُ الدُّمُوعَ الْغَزَارُ  
حِدَاد، وَخَانَهُ الْأَصْطَبَارُ  
وَحَتَّى آتَى بِهِ الْإِضْرَارُ  
فَوَافَاهُ جَهَنَّمُ جَرَارُ  
بِالْجَحَّفِ، الْأَنَى لَا يُبَارُ  
تحْتَ سَجَفِ، مِنْ الْعَجَاجِ، يُثَارُ

حَجَلَ السُّورَدُ حِينَ لاحظَهُ الْفَرْجَسُ  
فَعَلَتْ نَاكُ حُمَرَة، وَعَلَتْ نَاكُ  
وَغَدا الْأَقْحَوَانُ بَضْحَكُ عَجَباً  
ثُمَّ نَمَّ الْتَّمَامُ، وَاسْتَمَعَ السُّوسَنُ  
عَنَهَا أَبْرَزَ الشَّقِيقُ خُدوَداً  
سُكْبَتْ، فَوَقَهَا، دَمْوَعَ مِنَ الطَّلْلَ  
فَاكَتَسَى الْبَنْفَسَجُ الغَضَّ أَشْوَابَ  
أَضَرَّ السَّقَامُ بِالْيَاسَمِينِ الْغَضَّ  
ثُمَّ نَادَى الْخِيرُ فِي سَائِرِ الزَّهْرِ  
فَاسْتَجَاشُوا عَلَى مُحَارِبِ الْمَرْجَسِ  
فَأَتَوْا فِي جَوَاهِنِ سَابِغَاتِ

ثُمَّ لِمَّا رَأَيْتُ زَا النَّرْجِسَ الْغَضْرَ  
 لَمْ أَذِلْ أَعْمَلْ الْتَّاجِلَفَ لِلْوَرَدِ  
 فَجَمَعْنَا هُمْ لِنَزِيْ مَجْلِسٍ فِيْهِ  
 ضَعِيفًا مَا إِنْ لَدَيْهِ اَنْصَارُ  
 حِنْارًا أَنْ يَغْلِبَ النَّسْوَارُ  
 تُفْنِي الْأَطْيَارُ وَالْأَوْتَارُ  
 (البسنتانی، ۱۹۹۸: ۲۲۳)

در این نمونه، تشابه مناظره مرغان در منطق الطییر خاقانی با مسئله و مناظره گلها در شعر صنوبری و تأثیرپذیری خاقانی از وی بیش از پیش آشکار می‌شود.

### ۳. نتیجه‌گیری

۱. برآیند کلی این پژوهش، تأثیرپذیری انکارناشدنی خاقانی از ادب عربی و تسلط و شناخت او بر شاعران بنام و نویسندهای مشهور و مؤثر زبان عربی است. اشاره‌های فراوانی که خاقانی به برتری خود بر دیگر نویسندهای شاعران عرب‌زبان دارد، از وقوف وی به پایگاه بلندی که در شعر و نثر داشته است، سرچشمه می‌گیرد و این اشاره‌های از سر خودستایی اوست، نه از عقدۀ حقارتی که خواسته‌اند بدان منسوبش کنند. ریشه‌شناسی شخصیت خاقانی در باب بهکارگیری پربسامد نمادگونه‌های ادب عربی در آثارش، خود زمینه و گستره‌ای دیگر می‌طلبد و در همین موضوع مورد بحث (تأثیرپذیری شعر و نثر خاقانی) به خوبی از غنای زبان خاقانی که حاصل پیوند خوردن دو زبان فارسی و عربی است آگاه گشتم و این پژوهش خود راهگشای توسعه تحقیقات دیگر در باب پیوندهای مشترک ادب فارسی و عربی است که ضرورت کاوش در متون ادبی را دوچندان می‌نمایاند و تعامل و همکاری بین رشته‌ای میان استادان و صاحب‌نظران زبان فارسی و عربی را می‌طلبد.

۲. در ادب فارسی یکی از زمینه‌هایی که پیوند دو زبان عربی و فارسی را به‌وضوح نشان می‌دهد، شعر و نثر خاقانی است و در بررسی این زمینه، این نکته را همواره باید در نظر داشت که این پیوند مانند دوزبانگی بسیاری دیگر از سخن‌وران فارسی، در بهکارگیری واژگان عربی محدود نشده و اثرپذیری مضمونی شعر و نثر خاقانی از ادبی عربی در بسیاری از زمینه‌ها، چنان‌که بیان شد، پیش‌رو است. در شناسایی میزان تأثیرپذیری خاقانی از زبان عربی باید از یک منظر بر مجموعه‌ای از اصطلاحات طبی، نجومی، حکمی، فلسفی و دینی (اسلام و مسیحیت) اشراف داشت و از سوی دیگر آثار مکتوب شاعران و نویسندهای عرب را در نظر داشت تا بتوان با احاطه بر این

دو حوزه پیوستگی و اثرباری شعر و نثر خاقانی از زبان عربی را نمایان کرد.

۴. نوشت‌ها

۱. زادسال خاقانی به درستی و روشنی دانسته نیست. فروزانگر (ر.ک: کتابنامه) آن را (۵۲۰ ق.م) دانسته است. معدنکن (ر.ک: کتابنامه) سال (۵۱۲ ق.م) را قریب به یقین دانسته است. اما کزاری گفته است: شاعر شروان در جای جای سروده‌هایش از زادن خود در سال پانصد هجرت یاد کرده است. اما چنان می‌نماید که خواسته است، عدد را درست بیاورد و از خوردها چشم فروپوشد (کزاری، ۹: ۱۳۸۷).

چو من ناورد پانصد سال هجرت  
دروغی نیست ها! برهان من ها!  
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۴)

- نام خاقانی، چنان‌که خود او در سروده‌هایش یاد کرده است، «بدیل» است.  
**بدل من آمدم اندر جهان سنایی را**      **بدان دلیل پدر نام من بدیل نهار**  
 (همان: ۸۵۰)

اما عده‌ای از زندگی‌نامه‌نویسان نام او را به‌نادرست، ابراهیم نوشته‌اند. این خطاب از آن‌جا برآمده است که خاقانی در بیتی خود را به ابراهیم پیغمبر مانتد کرده و چون پدر خود را در قصایدش آزر نام نهاده است، ارتباط خویشی ابراهیم (ع) با عمومیش آزر سبب این تسامح شده است:  
**به خوان معنی آرایی براهمی پدید آمد**      **ز پشت آزر صنعت، علی نجّار شروانی**  
 (همان: ۶۱۸)

۳. در تحلیل زندگانی خاقانی که خود زمینه‌ای فراختر می‌طلبد، روی به گزیده‌گویی آورده‌یم و در بیان اطلاعات احوال خاقانی به دلیل تشیت آرا، بیشتر به مقدمهٔ رخسار صبح که پژوهشی علمی در یاب احوال او به شمار می‌آید، نظر داشته‌ایم (ر.ک: کتاب‌نامه).

۴. چون کار به کعبتین عشق افتاد  
شش پنج زنگ حقایقی باید  
(همان؛ ۸۹۸)

- ز در تو چند لافم که تو روزی از وفا  
به حقایقی نگفتی که سگ در منی  
(همان: ۱۰۶۹)

۵. «مگر ناظم این تحفه، حسان‌العجم الخاقانی الحقایقی وقتی خدمت این سلطان دریافت؛ به حلّ این شحنه برسید... و گفت: آراک الله ای خاقانی! حتاک الله ای حقایقی! ایدک الله ای حسان‌العجم!» (خاقانی، ۱۳۸۵: ۶ و ۵).

۶. در سبکشناسی شمیسا از سبک ادبی که در شمال‌غربی ایران شکل گرفت با عنوان سبک آذربایجانی یاد شده است. این نام‌گذاری نسبتاً جدید به شمار می‌رود و اگرچه مصطلح شده است، ولی دقیق نیست (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

۷. برای آگاهی بیش‌تر ر.ک. مقدمه قصيدة فنی و تصویرآفرینی در شعر خاقانی ص ۱۰.

#### 8. Bilingualism

۹. لئونارد بلومفیلد (L. Bloomfield) روان‌شناس، زبان‌شناس و معناشناس معروف آمریکایی (سده بیستم میلادی) در سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۴۰ میلادی از مکتب زبان‌شناسی توصیفی یا ساختاری دفاع کرد. او مکتب روان‌شناسی رفتارگرا (Behaviorism) را بیان گذاشت (ساغروانیان، ۴۰۵: ۱۳۶۹، ۴۴۱ و ۴۴۲، ۵۰۸).

۱۰. دیبلولد (Diebold)، (همان: ۲۰۲).

۱۱. فرانسیس مهکی (F. Mackey)، از نظریه‌پردازان دوزبانگی و زبان‌آموزی و روش‌شناسی است. او برای نخستین‌بار اصطلاح ارزش بافتی‌واژه را به کار برده است (همان: ۲۰۲، ۲۲۴، ۲۱۱، ۵۱۹، ۵۲۱).

۱۲. فیشمن (G. Fishman) زبان‌شناس و از نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی زبانی است (همان: ۱۲۲-۲۰۲).

۱۳. نمونه‌های دیگر از کاربرد نام حستان در شعر خاقانی که همه در محور برترانگاری و مفاخره است (ر.ک: خاقانی، ۹۲۱: ۱۳۷۴، ۸۷۵، ۴۱۵، ۳۶۳، ۳۴۷، ۳۱۶، ۳۰۶، ۳۰۴، ۲۵۰، ۱۲۲: ۱۳۷۴، ۹۲۴ و ۹۳۱).

۱۴. دیگر نمونه‌ها (خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۷، ۵۶ و ۱۸۲).

۱۵. محمود انوار نیز کتابی در باب ترجمه و تحلیل ایوان مداین بختی تألیف کرده‌اند و در آن اشاراتی به تشابه مضامونی ایوان مداین خاقانی و بختی داشته‌اند (ر.ک: کتاب‌نامه).

۱۶. برخی از این منابع عبارت‌اند از: «کفوات الوفیات» لمحمد بن شاکرالکتبی، «اعلام النباء فی تاریخ حلب الشہباء» للشیخ احمد راغب الطباخ، «معجم البیان» لیاقوت حموی فی ماده حلب، «نهاية الارب» للنويری فی الاجزاء، ۱۱، ۱۰، ۹، کتب الّ تعالیٰ: بِتِمَة الدَّهْر، بردا الکباد، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، خاصالخاص، اللطائف و الفرائف، المتنحل و ... (البستانی، ۱۹۹۸: ۲۱۸).

## ۵. منابع

- ابن خلکان، احمد. (بی‌تا). *وفیات الأعیان و إنباء أبناء الزمان*. طبعة الاول. مصر: مكتبة النهضة المصرية.
- احمدسلطانی، منیره. (۱۳۷۰). *قصيدة فنی و تصویرآفرینی در شعر خاقانی*. تهران:

کیهان.

- افضلالدین، علی بن عثمان. (۱۳۸۴). *دیوان خاقانی شروانی*. بهاهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ۲. تهران: نگاه.
- ----- (۱۳۷۵). *دیوان خاقانی شروانی*. بهتصحیح میرجلال‌الدین کنّازی. چ ۱. تهران: مرکز.
- ----- (۱۳۷۴). *دیوان خاقانی شروانی*. بهتصحیح سید‌ضیاء‌الدین سجادی. چ ۵. تهران: زوگار.
- ----- (۱۳۶۲). *منشات خاقانی*. بهتصحیح محمد روشن. چ ۲. تهران: فرزان.
- ----- (۱۳۸۵). *تخته‌العرaciین*. بهاهتمام یحیی قریب. چ ۲. تهران: میراث مکتوب.
- انوار، سید امیر‌محمد. (۱۳۸۳). *ایوان مدانی از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بحقی و خاقانی*. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- ایران‌منش، مریم. (۱۳۸۹). «قصاید مدحی خاقانی». *نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۲۷، پ ۲۴، صص ۱-۱۸.
- البستانی، فؤاد افراط. (۱۹۹۸). *المجانی الحدیثة*. الطبعة الرابعة. قم: ذوق‌القربی.
- براهنی، رضا. (۱۳۸۰). *تمثیل در قصاید خاقانی*. مجله حافظ. ش ۲۳، صص ۶۳-۶۶.
- توحیدیان، رجب. (۱۳۸۴). «تمثیل در قصاید خاقانی». چ ۱. تهران: زریاب.
- دشتی، علی. (۱۳۸۱). *خاقانی شاعری دیرآشنا*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- دودپوتا، عمر محمد. (۱۳۸۲). *تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی*. ترجمه سیروس شمیسا. چ ۱. تهران: صدای معاصر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. چ ۲. تهران: مؤسسه چاپ و انتشار لغتنامه دهخدا.
- الزركلی، خیر الدین. (۲۰۰۷). *الأعلام*. ج ۸. الطبعة السابعة عشرة. بیروت: دار العلم ملايين.
- ساغروانیان، جلیل. (۱۳۶۹). *فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی*. چ ۱. مشهد: نما.
- شفیعی‌کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۹). *صور خیال در شعر فارسی*. چ ۷. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر*. چ ۹. تهران: فردوس.
- علیزاده، جمشید. (۱۳۷۸). *ساغری در میان سنجستان (زندگی، اندیشه و شعر خاقانی*.

## مجموعه مقالات) چ ۱. تهران: مرکز.

- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۶). *تاریخ ادبیات زبان عربی (از عصر جاهلی تا قرن حاضر)*. ترجمه عبدالمحمّد آیتی. چ ۷. تهران: توس.
- فضیلت، محمود. (۱۳۸۸). «نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی». *مجله فنون ادبی دانشگاه اردبیل*. ش ۱، پ ۵۵-۱۶۱. ۱۷۲-۱۶۱.
- کرمی، محمدحسین. (۱۳۸۹). «خاقانی، معمار زبان و خیال». *مجله فنون ادبی دانشگاه اصفهان*. س ۲، ش ۱، صص ۱۶-۱.
- \_\_\_\_\_\_. (۱۳۸۷). «همگونی و ناهمگونی فخر به فضایل اخلاقی در دیوان ابی الطیب متنبی و افضل الدین خاقانی». *مجله ادب و زبان (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان)*. ش ۲۴، پ ۲۱. ۱۷۵-۱۴۵.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۷). *رسانار صبح*. چ ۵. تهران: مرکز.
- کوهستانیان، آرمان. (۱۳۹۰). «تازی‌سرودهای خاقانی». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی*. استاد راهنمای احمد خواجه‌ایم. دانشگاه حکیم سبزواری.
- محسنی‌نیا، ناصر و سید امیر جهادی. (۱۳۸۹). «مدایح نبوی کعب بن زهیر و خاقانی شروانی». *لسان مبین (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه امام خمینی (ره) قزوین)*. س ۱، ش ۲، صص ۱۷۱-۱۹۵.
- محمدی، محمد. (۱۳۲۵). *آداب اللغة العربية و تاريخها*. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- مدرّسی، میرزا محمّدلعی. (۱۳۶۴). *رجحانة الادب*. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- صاحب، غلامحسین. (۱۳۷۴). *دایرة المعارف فارسی*. ۳ جلد. تهران: فرانکلین.
- مصطفوی‌نیا، محمد رضی و مهدی جباری دانالویی. (۱۳۸۸). «مقایسه عناصر بلاغی- استعاره- در حبیبات خاقانی و ابوفراس». *مطالعات ادبیات تطبیقی (دانشگاه آزاد واحد جیرفت)*. س ۳، ش ۱۰، صص ۲۱۹-۲۴۲.
- معدن‌کن، معصومه. (۱۳۸۵). *بزم دیرینه عروس*. چ ۹. تهران: مرکز.